

## نگاهی نو به جنبش بابک خرمدین (بخش دوم)

علی میرفطروس



مهاجرت و اسکان قبایل بیگانه بافت جمعیتی شهرهای ایران را تغییر داد و ضمن تضعیف نهادهای شهری، باعث رواج فرهنگ و اخلاقیات قبیله ای در ایران شد.

وجود باورهای مانوی/مزدکی و ستایش خورشید و یا تقدس نان و شراب در برخی جنبش های بعد از اسلام نشانه کوشش های ایرانیان به منظور حفظ آئین ها و باورهای باستانی شان است.

در باورهای مهرپرستی، مهر(میترا) از درون سنگ زاده شده و نماد پایداری، مقاومت و جاودانگی به شمار می رفت.

**آنکس که زندگی و برزندگی می آموزد؛**

**بندگی نمی آموزد.**

(سخن منسوب به بابک خطاب به پسرش)

نخستین خلفای اسلامی یهودیت و مسیحیت را به عنوان «ادیان الهی» به رسمیت می شناختند، اما آئین زرتشت را آئینی «غیر ابراهیمی و غیر الهی» دانسته و لذا با زرتشتی ها برخوردی ناگوار داشتند. باین همه، عموم جنبش های اجتماعی در این دوران، دارای ماهیتی زرتشتی، مزدکی، خرمدینی و غلات شیعه بودند.

اینکه عقیده شناسان معروف مزدکیان، باطنیه، غلاة، قرامطه و خرمدینان را در یک ردیف قرار داده و آنان را خارج از اسلام دانسته اند بیانگر این حقیقت است که عقاید آنان را نمی توان در چهارچوب اسلام رسمی یا سنتی قرار داد. به عبارت دیگر، با توجه به ذخائری از باورهای مانوی - مزدکی و ستایش خورشید و یا تقدس نان و شراب در برخی جنبش های بعد از اسلام آنها را می توان کوشش های ایرانیان به منظور حفظ آئین ها و باورهای باستانی شان دانست. خواجه نظام الملک، ابن حزم، ابن جوزی، عبدالقاهر بغدادی، بیرونی، مقریزی و دیگران در این باره تأکید می کنند:

«از آغاز تسلط تازیان، ایرانیان کوشیدند تا با شیوه های مختلف به تجدید آیین قدیم خود پردازند. قیام قرمطیان، سُنُباد و بابک خرمدین از جمله این شیوه ها بود»<sup>۲</sup>



### دشت مُغان و قلعه بابک

در باورهای مهرپرستی، مهر (میترا) از درون سنگ زاده شده و نماد پایداری، مقاومت و جاودانگی به شمار می‌رفت. در «اوستا» هشت تن از یاران مهر در چکاد کوه‌ها - بر فراز برج‌ها - به دیدبانی نشسته و نگران پیمان شکنان<sup>۳</sup> بر این اساس، کوه در نزد مهرپرستان از تقدس خاصی برخوردار بود و از این رو بسیاری از معابد و مهرابه‌های مهری در دل کوه‌ها و صخره‌ها ساخته می‌شدند. نمونه شگفت‌انگیز این گونه «معماری صخره‌ای» را می‌توان در میمند کرمان مشاهده کرد که در بخش آینده به آن خواهیم پرداخت. آدام اولناریوس (Adam Olearius) که در سده هفدهم میلادی از نواحی اردبیل دیدن کرده، از استقبال خود توسط «یکهزار سوارِ سرخ‌پوش» یاد کرده و می‌گوید که خانه‌های مُغان در این منطقه «در دل کوه ساخته شده بود»<sup>۴</sup>.

نواحی کوهستانی پناهگاه مناسبی برای برخی جنبش‌ها بود؛ اینکه ستاد قیام مقنع در قلعه کوهستانی «سام» یا «سنام» (نزدیک شهر گش در حوالی بخارا)، ستاد مبارزاتی بابک در قلعه کوهستانی «بَدَّ» (جمهور) در کوه‌های سیلان و مرکز مبارزاتی حسن صباح در قلعه الموت قرار داشت، یکی از عوامل پایداری این قیام‌ها بود. خواجه نظام الملک از خرم‌دینان اصفهان که «در کوه‌ها مأوا گرفته اند» یاد کرده<sup>۵</sup> و سمعانی نیز در ذیل «خرمی» و «مُحمره» (سرخ‌جامگان) به خرم‌دینانی به نام «شروینیه» در کوه‌های همدان اشاره نموده است.<sup>۶</sup>

ابن حوقل در ذکر آذربایجان از کوه های بلند خرمیه یاد کرده: «و فرقه خرمیه که بابک از ایشان بود در آنجا می-باشند.»<sup>[۷]</sup>

قلعه بَدَ (جمهور) در شمال شهرستان آهر و در سه کیلومتری جنوب غربی شهر کلپیر قرار دارد و از طرف شرق با دشت مغان همسایه است. با توجه به آتشکده بزرگ «آذر گشسب» (آذر گشسب) در آذربایجان<sup>[۸]</sup>، به نظر می رسد که دشت مغان از مراکز مغان های زرتشتی بود. به خاطر اهمیت دشت مغان این ناحیه در اواخر دوره ساسانی واحد اداری جداگانه ای بود.<sup>[۹]</sup> دشت مغان در دوران استیلای تازیان یکی از کانون های شورش در آذربایجان و یکی از میدانگاه های نبرد بابک خرمدین با سپاهیان خلیفه عباسی بود. چنانکه ذکر شهر بابک در شمار شهرهای دشت مغان تأیید کننده این نظر است. یکی از آخرین جنگ های مهم سپاهیان عباسی با بابک در دشت مغان روی داد (سال ۲۲۰ / ۸۳۵) که منجر به عقب نشینی بابک به سوی منطقه بَدَ شده بود<sup>[۱۰]</sup>

باستان شناسانی که از قلعه بَدَ دیدار کرده اند نام جمهور را برگرفته از کوه های جمهور دانسته اند<sup>[۱۱]</sup>. به نظر نگارنده شاید «جمهور» ترکیب تغییر یافته «جم» (جمشید) + «هور» (خورشید) باشد. چنانکه خواهیم دید جمشید و خورشید در باورهای مهری پیوندی ذاتی و جوهری دارند. از این گذشته، نخستین طلیعه خورشید (هور=خور) از قله بلند «بَدَ» برای خرمدینان آن منطقه یادآور ستایش ایزد مهر (خورشید) بود که در باور زرتشتیان اواخر ساسانی مقامی ممتاز داشت<sup>[۱۲]</sup>

با وجود جستجوهای بسیار، نگارنده نتوانسته ریشه واژه «بَدَ» را پیدا کند. زنده یاد احمد کسروی نیز - که به جغرافیای تاریخی و ریشه یابی اسامی شهرها توجه بسیار داشته - به این واژه نپرداخته است. به نظر می رسد که «بَدَ» واژه ای پارسی بوده و کلماتی مانند «می بَدَ» (ساقی) یا «می+مذ=میمند» (صاحب شراب) شاید روشنگر این بحث باشند.

«بَدَ» منطقه ای کوهستانی با اراضی فراخ و گسترده بود که دامداری و خصوصاً پرورش گوسفند در آن رونق فراوان داشت به طوری که جاویدان بن شهرک - پیشوای خرمدینان «بَدَ» پیش از بابک - با بیش از دو هزار گوسفند برای تجارت به بازارهای اردبیل، زنجان و میمند رفت و آمد می کرد.

با چنان موقعیتی، پس از حمله تازیان به آذربایجان و تصرف اراضی مردم توسط اعراب مهاجر، مردم «بَدَ» نیز می-توانستند با این «مهمانان ناخوانده» دشمنی و نزاع داشته باشند. به روایت یعقوبی: قبیله رواد آزدی از تبریز تا بَدَ «فروند آمدند»<sup>[۱۳]</sup>

قلعه «بَدَّ» (جمهور) دژ حیرت انگیزی بود که بر فراز قله‌ای در ارتفاع ۲۳۰۰ تا ۲۶۰۰ متری از سطح دریا قرار داشت و اطراف آن را درّه‌هایی به عمق ۴۰۰ تا ۶۰۰ متر دربر گرفته بود که رسیدن به داخل قلعه را بسیار دشوار می‌ساخت. پیش از این که به دروازه دژ برسیم از گذرگاهی می‌گذریم، این گذرگاه همچون دلانی است که تنها گنجایش گذشتن یک نفر را دارد و دو نفر به سختی از آن می‌توانند بگذرند. گذرگاه در فاصله دویست متری دروازه دژ و روبروی آن می‌باشد. آمدن هر تازه واردی کوهبان‌ها را - که در برج‌های دوسوی دروازه جای داشته‌اند - هشیار می‌کرد. جایگاه کوهبان‌ها در بلندی است و بنابر این به هر چیز و هر کس چیرگی کامل داشته‌اند. در چهار جهت قلعه، چهار برج دیده بانی - به صورت نیمه استوانه - ساخته شده‌اند. این‌ها جایگاه کوهبان‌ها و سربازانی است که تا گردن خود، استتار کرده و هر جنبه‌ها را تا کیلومترها دورتر از فراز کُتل‌ها، درّه‌ها و کوهپایه‌ها زیر نظر گرفته‌اند. برای نفوذ به درون قلعه بایستی حتماً از دروازه گذشت و از کوهستان راهی برای وارد شدن نیست. نزدیک شدن ابزار دژ کوب، منجیق و آتش افکن به این دژ تقریباً ناشدنی بود.<sup>[۱۴]</sup> افشین برای مصون ماندن سپاهیان از شیخون‌های خرم‌دینان سه خندق در اطراف سپاهیان‌ش کنده بود، با اینحال سپاهیان خلیفه عباسی دچار وحشت بودند و خطاب به افشین می‌گفتند:

- «تا چند در تنگنا بنشینیم؟ میان ما و دشمن [بابک] چهار فرسنگ [۲۴ کیلو متر] فاصله است و چنان عمل می‌کنیم که گوئی دشمن، مقابل ما است. از کسان و جاسوسانی که میان ما می‌گذرند، شرم داریم. میان ما و دشمن چهار فرسنگ [۲۴ کیلو متر] است و ما از وحشت مُرده ایم.»<sup>[۱۵]</sup>

«بَدَّ» بی تردید دارای قصرها و ساختمان‌های متعددی بود، چندان که چند سال پس از سقوط قلعه بابک به دست سپاهیان عباسی (۲۲۲ / ۸۳۶) ابن خردادبه نخستین سیاحی بود که از «بَدَّ» (جمهور) دیدار کرد و آن را «شهر بابک» نامید. او در شعری به وسعت و عظمت بر باد رفته قلعه «بَدَّ» - «همانند باغ اِرم» - اشاره نمود.<sup>[۱۶]</sup>

سپس ابو ذُلف المَهلهل در سال ۹۵۳/۳۴۱ از قلعه «بَدَّ» دیدار کرد و نوشت:

- «در بَدَّ پرچم‌های سرخ جامگان معروف به خرمیه برافراشته شد و بابک از آنجا برخاست.»<sup>[۱۷]</sup>

## آذربایجانِ آذر به جان

آذربایجان از دیرباز از مهم‌ترین مناطق ایران بود. وجود آتشکده مهم زرتشتیان به نام آذر گُشسب (آذَر گُشَسب) در «شیز» (در ۴۵ کیلومتری شهر تکاب)، آذربایجان را به قلب ایران تبدیل کرده بود. در اعیاد، جشن‌ها و خصوصاً

در تاجگذاری ها، شاهان ساسانی - پیاده - از تیسفون (مدائن) به «آذَر گُشَسب» می رفتند و در آن به نیایش می - پرداختند.<sup>[۱۸]</sup>

در آن زمان آذربایجان از طریق زنجان، همدان و کرمانشاهان با تیسفون (مدائن) پایتخت ساسانی ارتباط داشت و به عنوان یک قطب زیارتی و پُر رفت و آمد وقایع پایتخت ساسانی (از جمله جنبش مزدکیان) می توانست در آن منطقه انعکاس داشته باشد. به قول بلعمی پس از کودتای درباریان ساسانی علیه قباد (در سال ۴۹۶ میلادی):

«مزدک را نیز بگرفتند و خواستند که بگشندش. بسیار مزدکیان گرد آمدند و حَرَب خواستندی کردن و مردمان [درباریان] از مزدک دست برداشتند.»<sup>[۱۹]</sup>

بنابراین، روایت ابن بلخی می تواند درست باشد که پس از این کودتا مزدک به آذربایجان گریخت و در آنجا «شوکتی عظیم داشت، چنانکه قصد او نتوانستند کرد.»<sup>[۲۰]</sup> در همین رابطه، سخن ابن داعی - که زادگاه مزدک را تبریز دانسته - شاید خالی از حقیقت نباشد.<sup>[۲۱]</sup>

در تهاجم تازیان به آذربایجان (۶۴۳/۲۲) و مقاومت های درخشان مردم، سرانجام ضمن پرداخت مبلغی گزاف به حُذیفه (سردار عرب):

«... قرار شد تا حُذیفه کسی را نگشود یا به اسیری نگیرد؛ آتشکده ای را ویران نسازد و بر گردان بلاسجان و سبلان و ساترودان تعرض نکند و خاصه اهل شیز را از رقص و پایکوبی در روزهای عید و انجام مراسم دیگر باز ندارد»<sup>[۲۲]</sup> تأکید بر «عدم تعرض به گردان بلاسجان و سبلان و ساترودان» نشانه این است که اولاً: کردها در آذربایجان حضوری گسترده داشتند و ثانیاً این کردها در مقابله با تازیان سرسختانه جنگیده بودند<sup>[۲۳]</sup>. از این گذشته، ذکر «باب الاکرد» (دروازه کردها) در نوشته های سیاحان نشانه حضور پُرننگ کردها در آذربایجان بود.<sup>[۲۴]</sup> اسفندیار مرزبان آذربایجان تأکید می کرد که گردان برای ادامه نبرد با تازیان: «به کوه ها گریزند و در آنجا سنگر گیرند... و حُذیفه «خلق از کردها را بکشت.»<sup>[۲۵]</sup>

در جنبش بابک خرمدین نیز وجود سردارانی مانند «عصمت گرد» نشان دهنده حضور کردها در آن جنبش است.

مسلمانان، آذربایجان را «الارضی المفتوحه عنوة» (سرزمین های به زور گرفته شده) می شمردند، از این رو، این منطقه در نوعی «حکومت نظامی» همواره شاهد حضور سنگین جنگجویان تازی بود، چندان که به روایت طبری در سال ۶۴۴/۲۴ شش هزار جنگاور تازی در آذربایجان بود<sup>[۲۶]</sup> که هر چهار سال یکبار تعویض می شدند.<sup>[۲۷]</sup>

یکی از موارد مهم «صلحنامه»ها این بود که مردم شهرهای مفتوحه «سلاح بر نگیرند و شهر را خالی کنند تا مرد جنگی در آن نباشد... و نیمی از خانه های خود را به تازیان دهند تا با ایشان باشند و از احوال ایشان باخبر باشند تا به ضرورت، مسلمان باشند.»<sup>[28]</sup>

این «همزیستی» موجب مخالفت و نارضائی ایرانیان بود، چندان که در قم ۷۰ تن از بزرگان زرتشتی را در یک روز سربریدند تا مردم به مجاورت آنان راضی شدند.<sup>[29]</sup>

امکانات اقتصادی و مناطق سرسبز آذربایجان سیل مهاجرت قبایل عرب به این مناطق را تشدید کرده بود، چندان که تنها از عشیره بنی تغلب بیش از دو هزار خانوار در آذربایجان سکونت کردند<sup>[30]</sup> مهدی، خلیفه عباسی (حکومت ۱۵۸ تا ۱۶۹ / ۷۷۵ تا ۷۸۵) نیز طایفه ای از قبایل یمنی را به آذربایجان فرستاد، چندان که رواد آزدی را در تبریز تا بند (مرکز خرمینان)، مر بن علی طائی را در نریز (از توابع اردبیل)، حمدانی را در میانه و قبیله های دیگر یمنی را در سایر نواحی آذربایجان پراکنده ساخت. آنچه آن که جز این قبایل «کسی در آذربایجان نبود.»<sup>[31]</sup> در مهاجرت و اسکان قبایل عرب در مناطق آذربایجان نیز هر قبیله ای هر چه توانست گرفت، چندان که مردم این نواحی - ناچار - اراضی و املاکشان را از دست دادند و خود به کشاورزان اعراب مهاجر تبدیل شدند<sup>[32]</sup>. سران این قبایل مهاجر - بعدها - به عنوان مالکان بزرگ و خُرده مالکان - در برابر اجحافات مالیاتی خلافت عباسی - علم مخالفت برافراشتند و باعث شورش هایی گردیدند، چندان که یعقوبی در ذکر طغیان این مالکان به سال ۸۱۳/۱۹۸ (سه سال پیش از قیام بابک) یاد آور می شود:

«در آذربایجان، محمد بن رواد آزدی و یزید بن بلال یمنی و محمد بن حمید همدانی و عثمان بن افکل و علی بن مرطائی و در عراق عجم [جبال: همدان، کرج، اصفهان، ری و...] ابودکلف عجلی و مره بن ابی ردینی و علی بن بهلول و محمد بن زهره... سر به طغیان برداشتند.»<sup>[33]</sup>

تصرف املاک و خانه های مردم توسط قبایل مهاجر موجب خشم ساکنان شهرها و روستاها بود و چه بسا که مردم آذربایجان نیز:

«هر گاه عرب بانگ نماز گفتی، دهقانان آن ناحیت او را دشنام دادندی.»<sup>[34]</sup>

در شورش مردم طبرستان علیه اعراب مهاجر (حوالی سال های ۷۷۶/۱۶۰):

«در یک روز اصحاب خلیفه را در شهر و بازار و مسجد و حمام و خانقاه و هر کجا که می یافتند می کشتند و زنان طبرستانی که شوهر از عرب کرده بودند، شوهرهای خود را می گرفتند و آنها را می کشتند و چنان شد که از حد تمیشه (در طبرستان و گرگان) تا به گیلان - در یک روز - دمار از روزگار آنها بر آوردند.»<sup>[35]</sup>

برخی مورخان در ذکر نخستین کار بابک یادآور شده اند:

«... و اوّل کاری که [بابک] کرد بر جماعتی از عرب یمنی تاخت و همه را کشت و آن نواحی را گرفت.»<sup>[۳۶]</sup>

به نظر می رسد که این «جماعت عرب یمنی» بازماندگان گروه هایی از قبایل یمنی بودند که در سال ۷۵۸/۱۴۱ به آذربایجان منتقل شده بودند.<sup>[۳۷]</sup>

به هنگام جشن نوروز، مهرگان و جشن سده، مالیات هایی به عنوان «عیدی» از مردم اخذ می شد. چندان که در زمان معاویه مالیات های مربوط به جشن نوروز، مهرگان و سده ۱۰ میلیون درهم بود.<sup>[۳۸]</sup>

یکی از نتایج مهم مهاجرت و اسکان قبایل عرب این بود که بافت جمعیتی شهرهای ایران را تغییر داد، چندان که یعقوبی در سده چهارم/دهم از «بهم آمیختگی عرب ها و پارسیان» در شهرهای مهم ایران یاد می کند.<sup>[۳۹]</sup> این امر ضمن تضعیف نهادهای شهری، باعث رواج فرهنگ و اخلاقیات قبیله ای در ایران شد، چندان که به قول فردوسی:

از ایران و از ترک و از تازیان

نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود

سخن ها به کردار بازی بود<sup>[۴۰]</sup>

ادامه دارد

<https://mirfetros.com>  
ali@mirfetros.com

### پی نوشت ها

[۱] - شاذان نیشابوری، الايضاح، تصحيح و تحشیه سيد جلال الدين محدث ارموی، طبع دانشگاه تهران، ۱۳۵۱، صص ۵۲-۵۸؛ نویختی، ابو محمد حسن بن موسی، فرّق الشیعه، به اهتمام و ترجمه محمدجواد مشکور، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳، صص ۶۰-۶۳؛ شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، الملل و النحل، تصحيح محمد بدران، مطبعه الأزهر، مصر، ۱۳۷۰/۱۹۵۱، ج ۱، صص ۵۸۱-۵۸۲؛ متن فارسی ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، به تصحيح و مقدمه سيد محمد رضا جلالی نائینی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۲۱، صص ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۶۵؛ خواجه نظام الملک، سیاستنامه، تصحيح جعفر شعار، انتشارات جیبی، تهران، ۱۳۴۸، صص ۲۴۹-۲۵۱ و ۲۷۹-۲۸۶؛ ابن داعی حسنی رازی، تبصره العوام فی معرفه مقالات الأنام، تصحيح عباس اقبال، طبع مجلس، تهران، ۱۳۱۳، صص ۶۷، ۱۸۰-۱۸۲، ۱۸۴؛ دیلمی، بیان مذهب الباطنیّه و بطلانه، تصحيح ستروطمان، مطبعه الدوله، استانبول، ۱۹۳۸، صص ۵، ۱۸، ۲۱-۲۵؛ بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، به حواشی محمد بدر، مطبعه المعارف، مصر، ۱۳۲۸/ ۱۹۱۰، صص ۲۵۱ و ۲۷۷؛ الرازی، فخر الدین، اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین، ج ۱، دار الکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ، صص ۷۸-۷۹

- [۲] - ابن حزم، الفصل في الملل و الأهواء و النحل، ج ۲، مصر، ۱۳۱۷ق، صص ۱۱۵-۱۱۶؛ بغدادی، پیشین، ص ۱۷۳؛ خواجه نظام‌الملک، پیشین، ص ۲۵۰، ۲۸۵-۲۸۶؛ شاکر مصطفی، دولة بنی العباس، نشر وكالة المطبوعات، کویت، ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۲۶۹
- [۳] - اوستا، از گزارش استاد ابراهیم پور داود، نگارش جلیل دوستخواه، انتشارات مروید، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۰۶
- [۴] - سفرنامه آدام الثاریوس (بخش ایران)، ترجمه احمد بهپور، نشر ابتکار، تهران، ۱۳۶۳، صص ۹۶-۹۷ و ۱۰۱-۱۰۲. مقایسه کنید با مُغان ننگین آذربایجان، احد قاسمی، ج ۱، تهران، ۱۳۷۷، صص ۲۹۸-۲۹۹
- [۵] - خواجه نظام‌الملک، پیشین، ص ۲۸۵.
- [۶] - الانساب، به تصحیح و تعلیق عبد الرحمن المعلمی الیمانی، مطبعة مجلس دائرة المعارف، حیدرآباد (دکن)، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۵/۱۳۶۳ و ۱۹۶۶؛ ج ۲، صص ۷-۸، ج ۵، ص ۱۰۴
- [۷] - ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۱۶
- [۸] - درباره آتشکده «آذر گشسب» (آذَر گَشَسَب) نگاه کنید به: کریستن سن، ایران در عصر ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات صدای معاصر، تهران، ۱۳۸۵، صص ۱۲۰-۱۲۱
- [۹] - لسترنج، سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷، ص ۱۸۸
- [۱۰] - طبری، پیشین، ج ۱۳، ص ۵۸۰۷؛ ابن مسکویه، تجارب الأمم و تعاقب الهُمم، ج ۴، الطبعة الثانية، طهران، ۲۰۰۰ میلادی، ص ۱۸۰؛ ابن الأثیر، أبو الحسن، الكامل فی التاريخ، ج ۶، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۱۷/۱۹۹۷، ص ۱۵. همچنین نگاه کنید به: هویدا، رحیم، «موقع جغرافیائی دشت مُغان و چند رویداد تاریخی در آن»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۹۷-۱۰۰، ۱۳۵۰، خصوصاً صص ۱۰۰-۱۰۲
- [۱۱] - کامبخش فرد، سیف الله: «قلعة جمهور یا بَدْ، جایگاه بابک خرم‌دین»، ماهنامه هنر و مردم، شماره ۵۰، آذر ۱۳۴۵، ص ۲؛ همو، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۴، تهران، ۱۳۴۵، صص ۶-۸؛ دیاج، اسماعیل، «آثار باقیمانده از آتشکده‌ها، شهرها و قلعه‌های آذربایجان»، بررسی‌های تاریخی، شماره ۶، تهران، ۱۳۴۶، صص ۸-۱۰؛ ترابی طباطبائی، جمال، آثار باستانی آذربایجان، ج ۲، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۵۵، صص ۴۴۶-۴۴۷
- [۱۲] - نگاه کنید به بحث درخشان کریستن سن، پیشین، صص ۱۰۲-۱۰۳
- [۱۳] - یعقوبی، پیشین، ص ۳۶۱
- [۱۴] - کامبخش فرد، پیشین، صص ۲-۶؛ تاریخ‌نامه طبری، ابوعلی بلعمی، به کوشش و تصحیح محمد روشن، نشر نو، تهران، ۱۳۶۶، ج ۳، صص ۱۲۵۷-۱۲۵۸
- [۱۵] - طبری، پیشین، ج ۱۳، ص ۵۸۲۷
- [۱۶] - ابن خردادبه، المسالک و الممالک، طبع بریل، لیدن، ۱۸۸۹، ص ۱۱۹-۱۲۲؛ ترجمه حسین قره چانلو، صص ۹۷ و ۹۸. مقایسه کنید با یاقوت حموی، مُعجم البلدان، ج ۱، دار صادر، بیروت، ۱۳۹۷/۱۹۷۷، ص ۳۶۱؛ یعقوبی، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶، زیرنویس ص ۴۷
- [۱۷] - ابودُلف المَهلهل، سفرنامه ابودُلف در ایران، با تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، انتشارات فرهنگ ایران‌زمین، تهران، ۱۳۴۲، صص ۴۶ و ۴۷
- [۱۸] - ابن خردادبه، پیشین، ص ۱۱۹
- [۱۹] - تاریخ بلعمی، ج ۲، تصحیح ملک الشعراى بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، کتابفروشی زوآر، تهران، ۱۳۵۳، ص ۹۶۸
- [۲۰] - ابن بلخی، فارسنامه، به سعی و اهتمام و تصحیح لسترنج و نیکلسون، کمبریج، ۱۹۲۱، ص ۹۸



- [۲۱] - تبصرة العوام، پیشین، ص ۲۴۶
- [۲۲] - بلاذری، پیشین، ص ۱۶۳
- [۲۳] - این نکته را مدیون مقاله‌ای از استاد عباس زریاب خوئی هستم.
- [۲۴] - ابن حوقل، پیشین، ص ۸۷
- [۲۵] - العیر؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ترجمه عبدالحمید آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۵۴۶
- [۲۶] - طبری، پیشین، ج ۵، صص ۲۰۹۱-۲۰۹۲
- [۲۷] - کسروی، احمد، شهریاران گمنام، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۲۵۳۷، صص ۱۳۷ و ۱۴۸
- [۲۸] - نگاه کنید به ترشخی، پیشین، صص ۴۲، ۶۶، ۶۹ و ۷۳؛ بلاذری، پیشین، صص ۱۰۱ و ۱۶۷ و ۱۶۸، ۲۸۸ و ۲۹۴؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۹۵۹؛ ج ۹، صص ۳۸۵۶-۳۸۵۹
- [۲۹] - نگاه کنید به: قمی، حسن بن محمد، تاریخ قم، تصحیح سید جلال‌الدین تهرانی، چاپ مجلس، تهران، ۱۳۱۳، صص ۲۵۴-۲۵۶
- [30] - الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۱، صص ۵۹ به نقل از: مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۳۷
- [۳۱] - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶، صص ۳۶۱-۳۶۲
- [۳۲] - فوح البلدان، پیشین، ص ۱۴۰، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۶۷-۱۶۸ و ۲۸۸؛ مختصر البلدان، ابن فقیه همدانی، ترجمه ح. مسعود، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، صص ۱۲۶-۱۲۷
- [۳۳] - یعقوبی، پیشین، ج ۲، صص ۴۶۱-۴۶۲
- [۳۴] - قمی، حسن بن محمد، تاریخ قم، تصحیح سید جلال‌الدین تهرانی، چاپ مجلس، تهران، ۱۳۱۳، صص ۴۸، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۰۹
- [۳۵] - تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ظهیرالدین مرعشی، به کوشش محمد حسین تسییحی، انتشارات شرق، تهران، ۱۳۴۵، ص ۶۰؛ تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، تصحیح عباس اقبال، کلاله خاور، تهران، ۱۳۱۴، ج ۱، ص ۱۸۳
- [۳۶] - بیان الادیان، ابوالمعالی محمد بن الحسینی العلوی، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه، فرهنگ ایران‌زمین، ج ۱۰، تهران، ۱۳۴۱، ص ۳۰۰
- [۳۷] - نگاه کنید به: یعقوبی، پیشین، ج ۲، صص ۳۶۱-۳۶۲
- [۳۸] - یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵
- [۳۹] - نگاه کنید به: البلدان، صص ۴۵-۵۵
- [۴۰] - شاهنامه فردوسی، ج ۹، زیر نظر: ا. برتلس و عبدالحسین نوشین، مسکو، ۱۹۶۶، ص ۳۱۹، در پادشاهی یزدگرد.